



## داوری به ما یاد داد فهم جهان دم دستی نیست

به اعتقاد اینجانب، پاسخ به این پرسش که «آیا شخصیتی چون رضا داوری را می-توان فیلسوف با متفکر برشمرد یا نه؟»، رقم -زننده سرنوشت فردی و اجتماعی ما است؛ چرا که هر گونه پاسخی به این پرسش، مثبت یا منفی، مبتنی بر درکی است که ما از «سرنوشت فلسفه و تفکر(?)» داریم و بی -تردید، تلقی ما از چیستی و سرنوشت فلسفه و تفکر یکی از مؤلفه- های بنیادین در تکوین حیات فکری و فرهنگی فردی، اجتماعی و تاریخی ما است. برآستی، آیا می -توان داوری را فیلسوف یا متفکر دانست؟ خود وی در مصاحبه -ای می-گوید که در مرز میان فلسفه و ژورنالیسم قرار داشته است.

اهمیت، شأن و جایگاه داوری در میان ما بسته به اهمیت، شأن و جایگاه فلسفه و تفکر در میان ما است. لیکن، ما از فلسفه بسیار سخن گفته، در همان حال، از آن بسیار دوریم. فلسفه بالذات و از همان آغاز تاریخ خود تاکنون، سخنی خلاف -آمد عادت و در تقابل یا فهم متعارف و همگانی و مغایر با ظن و گمان (دوکسا) رایج و حاکم بر اذهان مردم مدینه بوده است. آثار و نوشته های داوری از یک مشکل اساسی و نابخشودنی رنج می- برد؛ اندیشه -ها و نوشته -های او تکرار مشهورات و مقبولات رایج و مورد پذیرش همگان و بس-بسیاران نیست. کینه و بی -مهری همگان و فهم متعارف با هر گونه تفکری که آنها را به پرسش- و مهمیز نقد گیرد، از شاخصه -های تفکیک -ناپذیر تاریخ انسان و تاریخ فلسفه و تفکر است. بخش قابل ملاحظه -ای از بی -اعتنایی بل بی -مهری و حتی کینه توزی نسبت به داوری حاصل تقابل تفکر با فهم متعارف است. گفته شده است زبان داوری دشوار و فهم آن دشوارتر است و مسئولیت این نقصان را نباید بر عهده مخاطب و ناهمی او گذاشت. می- پذیرم زبان داوری دشوار است لیکن، تنها برای آنان که نمی- خواهند به وی گوش سپارند. اگر ما نخواهیم به سخن صاحب تفکری گوش فرا دهیم، زبان وی هر چقدر نیز ساده باشد، بر گوش-های ما گران و نافهم خواهد آمد. گفته شده است داوری آشفته -گوست. آری، اما تنها برای آنان که ساده -اندیشانه و خام -اندیشانه چشم -انتظار یافتن پاسخ -ها، راه -حل-ها و دستورالمعمل- های فوری، فوری، دم -دستی، بی- چون- وچرا، واضح، روشن و قطعی هستند. آنچه در میان ما رایج است تئولوژیک-اندیشی و ایدئولوژی ک-اندیشی است و تفکر و فلسفه اصیل در این میان تا حدود بسیاری غریب و غایب است. یا ما دل خویش به توجیه و دفاع از پاره -ای نظام -های اعتقادی و مجموعه -ای از گزاره ها و باورهای نهادینه شده تاریخی به نام دین هستیم یا اراده -ای هستیم معطوف به حفظ یا کسب قدرت، وفاداری به خود پدیدارها و تلاش به منظور خوداظهاری و خودآشکاری پدیدارها، یعنی همان چیزی که تفکر اصیل را از تفکر نااصیل و فلسفه را از تئولوژی و

ایدئولوژی متمایز می-سازد، از میان ما رخت بریسته است. به همین دلیل، زبان چهره-ای چون داوری که می-کوشد به چارچوب-های تفکر تئولوژیک و ایدئولوژیک تن نداده، وفاداری خویش را به پدیدارها حفظ نماید، برای بسیاری آشفته و پریشان و حتی غریب و بیگانه است. تلقی من این است که ما مسئله نداریم بلکه بحران داریم و کمتر کسی این موضوع را جدی گرفته است. این درحالیست که ما برای فهم جهان احتیاج به مسئله داریم. از میان متفکران معاصر تنها کسی که به این موضوع توجه دارد که فهم جهان یک امر دم دستی نیست و احتیاج به تفکر دارد، دکتر داوری و آثار ایشان است.